ساختار کلی دفتر سوم مثنوی مولوی

دکتر سید سلمان صفوی*

چکیده

در این مقاله برای اولین بار متدلوژی جدید ساختار و سازمان دفتر سوم مثنوی مولوی با «رویکرد کل‌نگرانه» تبیین شده است. بر این اساس دفتر سوم مثنوی دارای دوازده گفتمان در سه بلوک است که در پارالل با یکدیگر می‌باشند و به ترتیب به معرفی **عقل جزئی**، **عقل ربانی** و **عقل کلی** و چگونگی گذار عقل جزئی به عقل ربانی می‌پردازد.

کلیدواژه: ساختار، مثنوی، عقل جزئی، عقل ربانی، عقل کلی، عشق، تأویل، سالک، سلوک، رویکرد کل‌نگرانه، پارالل، گفتمان.

ساختار کلی دفتر سوم مثنوی مولوی

گفتمان اوّل: داستان خورندگان پیل بچه (ابیات ۶۹ـ۲۳۵، ۶ بخش)
گفتمان دوم: داستان فریفتن روستایی شهری را (ابیات ۲۳۶ـ۷۲۰، ۱۱ بخش)
گفتمان سوم: داستان افتادن شغال در خُم رنگ و دعوی طاووسی کردن (ابیات ۷۲۱ـ۱۷۴۵، ۵۰ بخش)
گفتمان چهارم: داستان استر پیش شتر... (ابیات ۱۷۴۶ـ۱۹۲۳، ۹ بخش)
گفتمان پنجم: داستان دقوقی و کراماتش (ابیات ۱۹۲۴ـ۲۳۰۵، ۱۹ بخش)
گفتمان ششم: داستان آن طالب روزی حلال بی‌کسب و رنج در عهد داوود (ع) (ابیات ۲۳۰۶ـ۲۵۶۹، ۱۲ بخش)

*. استاد دانشگاه لندن ـ آکادمی مطالعات ایرانی لندن ـ سردبیر مجله *Transcendent Philosophy*.
Email: philosophy@iranianstudies.org / sgsafavi@hotmail.com

گفتمان رابط: داستان گریختن عیسی (ع) فراز کوه از احمقان (ابیات ۲۵۷۰ـ۲۵۹۹، یک بخش)
گفتمان هفتم: داستان اهل سبا و حماقت ایشان (ابیات ۲۶۰۰ـ۲۸۴۰، ۱۲ بخش)
گفتمان هشتم: داستان در معنی حزم و مثال مرد حزم (ابیات ۲۸۴۱ـ۳۱۰۳، ۱۶ بخش)
گفتمان نهم: رسول (ص) فرمود: انّ الله تعالی اولیاء اخفیاء (ابیات ۳۱۰۴ـ۳۲۶۵، ۹ بخش)
گفتمان دهم: داستان استدعای آن مرد از موسی زبان بهائم (ابیات ۳۲۶۶ـ۳۳۹۸، ۹ بخش)
گفتمان یازدهم: داستان آن زنی که فرزندش نمی‌زیست (ابیات ۳۳۹۹ـ۳۶۸۵، ۱۴ بخش)
گفتمان دوازدهم: داستان وکیل صدر جهان (ابیات ۳۶۸۶ـ۳۷۴۸، ۴۹ بخش)

ساختار دفتر سوم مثنوی مولوی

دفتر سوم مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی خراسانی رومی (۶۰۴ـ۶۲۸) معروف به مولوی در ایران ـ مولانا در ترکیه و رومی در غرب ـ متشکل از یک مقدمه به زبان عربی، ۴۸۱۰ بیت و ۲۲۰ بخش است که در قالب شعر، داستان و طرح تعالیم عرفانی سروده شده است. ساختارشناسی دفتر سوم مثنوی مولوی در ادامه تحقیقی است که توسط اینجانب پیرامون دفتر اوّل و خانم دکتر مهوش السادات علوی در مورد ساختار دفتر دوم با یاری آقای سایمون ویتمن، طی سالهای ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۵ میلادی در دانشگاه لندن صورت گرفته است.

قول مشهور بین مثنوی‌شناسان شرق و غرب آن است که مثنوی فاقد ساختار، سیستم، طرح و نظم خاص است.[1] لیکن بر اساس تحقیقات ما پس از هفتصد سال، کشف شد که مثنوی دارای ساختار و طرح خاصی است که بر مبنای الهام از قرآن کریم و مبانی هستی شناسانه اسلامی نظیر «اصول عالم غیب و شهادت»، «قوس نزول و صعود»، «إنّا لِلّه و إنّا إلیه راجِعُون»، جهات شش گانه طبیعت (شمال، جنوب، شرق، غرب، بالا و پایین)، آسمانهای هفت‌گانه، شش روز دوره خلقت، نظریه اعداد مقدس (۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۲، ۱۴، ۱۸، ۴۰) «شریعت، طریقت، حقیقت» مراتب روح و نفس، سیر و سلوک الهی، قاعده عشق و سریان عشق در جمیع کائنات سروده شده است.

اهمیت کشف ساختار در فهم متن

ساختار (Structure)، به معنای چارچوب تعیین کننده مناسبات درون عناصر یا اجزاء یک داستان، اثر یا پدیدار است که به مفهوم «هم‌خوانی ارگانیک میان اجزاء اثر» باز می‌گردد. اهمیت فهم ساختار در جهت فهم متن، یک رویکرد فلسفی به متن است. روش متعارف و یا روش عِلّیِ بررسی تک‌تک ابیات یا پدیدارها جهت فهم عمیق متن مکفی نیست، بلکه تفسیر متن باید بر تحلیل مجموعهٔ مناسبات بین اجزاء ساختار یک متن استوار باشد. از خرده ساختارهای یک کل که خود، حاصل مناسبات خاص درونی بین اجزاء مختلف آن ساختار است، معانی جدیدی ورای ظاهر متن پدید می‌آید، یعنی معنایی که خود را پنهان ساخته ظاهر می‌گردد. براساس اصول ساختارشناسی، مناسبات، تفاوت‌ها و تقابل‌های اجزای متن به نشانه‌های متفاوت، شکل و معنی می‌دهد و مجموعه‌ای از عناصر صوری را با یکدیگر مرتبط ساخته، امکان می‌دهد که از راه هم‌نشینی عناصر گوناگون، عبارت‌هایی با معانی تازه ساخته شود. از طریق دقت در روابط پاراگراف‌ها و بخش‌های مختلف یک اثر می‌توان به محتوای اصلی یک داستان یا کل اثر پی برد. ساختارشناسی به طرح ابیات و پدیدارها فراتر از جنبه‌های ظاهری آنها کمک می‌کند و آشکار می‌سازد که طرح یک عنصر (بیت، پاراگراف، بخش و حکایت) در رابطه آن با سایر عناصر است. کلیه این روابط که سازنده یک ساختار یا سیستم نهایی است به کشف محتوای اصلی پنهان اثر کمک می‌کند. در این روش رابطه بین دال و مدلول به تنهایی چندان مهم نیست، یعنی صرف این پندار که در داستان اوّل، شاه سمبل روح و کنیزک مظهر نفس است اهمیتی ندارد بلکه رابطه یک دال با دال دیگر است که دارای اهمیت است. هیچ دالی به دال خودش ارجاع نمی‌شود، بلکه در زنجیره دال‌ها جای می‌گیرد. دال در این زنجیره معنا می‌یابد، دلالت‌ها نیز باید در همین پیوستگی دال‌ها به شمار آید.

موضوع اصلی همواره در ظاهر اثر پنهان است. تفسیر تک‌تک ابیات به معنای راه‌یابی به کل داستان یا اثر نیست. ما سر نخ ارتباط دال‌ها را با یکدیگر از طریق فرم و ساختار، تأویل و ارجاع جزء به کل و کل به جزء کشف می‌کنیم. البته ما به آن معنایی که در فضای فرهنگی فرانسه پس از جنگ جهانی دوم مطرح شد ساختارگرا نیستیم، بدین معنا که به دیدگاه‌های ساختارگرایان معروفی همچون میخائیل باختین و لوئی اشتراوس متعهد مطلق نیستیم و یا پیرو بوریس آخن باوم و رومن یاکوبسن

فُرمالیست‌های روس نیز نیستیم. ما برخلاف ساختارگرایان می‌خواهیم از صورت یا فُرم به محتوا برسیم، آنچه برای ما مهم است محتواست نه فُرم. معتقدیم برای فهم محتوا باید فرم را کشف نمود و از طریق گفتگو بین فُرم و محتوا، معنای باطنی اثر را دریافت. روش ساختارشناسی ما مبتنی بر رویکرد کل نگر (Synoptic)، نَه رویکرد خواندن متوالی یا بیت به بیت (Sequential) و هم چنین بر اساس پاراللیسم (Parallelism)، انعکاس متقاطع (Chiasmus) و سیکل هرمنوتیکی (Hermeneutic Circle) یا ارجاع جزء به کل و کل به جزء می‌باشد (ارجاع به مقالات سایمون ویتمن، دکتر صفوی و دکتر علوی در کتاب اندیشه‌های رومی (*Rumi's Thought*) و مجله *Transcendent Philosophy* لندن ـ سپتامبر ۲۰۰۳ و دسامبر ۲۰۰۵).

براساس این روش، تفسیر و رویکرد بیت به بیت مفید است اما کافی نیست زیرا با قرائت بیت به بیت، تفسیر کل داستان یا اثر حاصل نمی‌شود. از آنجا که داستان‌های کوتاه و بلند و بخش‌های غیر روایی، که به طرح قواعد و تعالیم عرفانی می‌پردازد، در ارتباطی وثیق با یکدیگر هستند لذا در وهله نخست، آغاز و انجام هر داستان بلند را شناسایی و سپس بخش‌های هریک را پاراگراف‌بندی کرده‌ایم. پس از مطالعات مذکور، ابیات هر بخش و هر داستان را کشف نموده، پس از شناسایی ساختار داستان‌های دوازده گانه، ساختار کلی دفتر سوم کشف شده است. براساس رویکرد متوالی، دفتر سوم مثنوی مولوی دارای ۲۲۰ بخش و ۵۳ داستان کوتاه و بلند است لیکن براساس روش کل نگر، شامل دوازده گفتمان (Discourse) است که روابط دقیق پاراللیسمی با یکدیگر دارند. اصطلاح تکنیکی «**گفتمان**» (Discourse) جهت تعیین یک گروه از بخش‌ها به کار می‌رود که شامل وحدت موضوعی ـ داستانی یا هر دو بخش روایی و تعلیمی است.

براساس مقدمه دفتر سوم، موضوع اصلی این دفتر «حکمت و عقل» (Wisdom & Reason) است که طی دوازده گفتمان مباحث و ابعاد و جوانب گوناگون مسائل مربوط به حکمت و عقل در چارچوب کلی سفر روح از مقام تبتل به مقام فنا توسط حضرت مولانا تجزیه و تحلیل و با زبان سمبلیک بیان شده است. حکمت به معنای اتقان در گفتار و کردار، علم به اعیان موجودات، علم به آفات نفس اماره، بینش باطنی، نیروی بازدارنده افعال و اعمال زشت، علم به حقایق اشیاء و درستی اقوال و افعال است.

مولانا در مقدمه منثور دفتر سوم مثنوی راجع به حکمت چنین می‌گوید:

حکمت‌ها سپاه خداوندند که مریدان را بدان نیرومند گرداند و علم آنها را از نادانی و دادگری آنان را از شائبه ستم، بخشندگی آنها را از ریا و بردباریشان را از آلودگی به سبکباری مصون دارد و حکمت‌ها و اسرار و حقایق آن جهان را که از حیطه ادراک آنان به دور است، به فهم ایشان نزدیک‌تر گرداند و آنچه را از طاعت و اجتهاد، که بر آنها دشوار است سهل نماید.

از مقدمه مذکور چنین بر می‌آید که از نظر مولانا، حکمت علاوه بر بینش باطنی و معنوی عمیق، شامل آن نیرویی است که آدمی را از آلایش‌های روحی باز می‌دارد. مولانا در مقدمه دفتر سوم چهار گروه از محرومان دست‌یابی به حکمت الهی را بر می‌شمرد:

اوّل هر آن کس که هوای نفس را بر خداوند برگزیند.

دوم هر آن که تن آسایی پیشه کرده از طلب روی گردانَد.

سوم هر آن کس که اهتمام خویش را تنها مصروف زندگانی دنیوی کند.

و چهارم هر آن که خدمت جان خویش نماید.

اما آن که در سایه عنایت و هدایت حق پناه گیرد و دین خود بر دنیای خویش برگزیند، به انوار جلیل و جواهر کریم گنج خانه حکمت الهی واصل گردد. مولانا در مقدمه، حکمت‌های الهی را براهین پیامبران و دلایل ایشان بر می‌شمارد و خداوند را مُعطی حکمت به خلایق خوانده، موضوع عقل را مطرح می‌نماید و وجود عقل در آدمیان را هم چون وجود آسمان روحانی بر آسمان دنیا می‌پندارد. در مقدمه دفتر سوم، در چارچوب طرح مسئله حکمت، نقش پیامبران و موضوع عقل یا (قلب)، خداوند به عنوان اعطا کننده حکمت به آدمیان، مسئله نافرمانان یا گمراهان و طلب علم مطرح می‌شود. مقدمه با عبارت حکمت‌ها لشکریان خداوندند آغاز می‌شود و با عبارت خداوند سمیع و علیم رب‌العالمین است پایان می‌یابد، که البته ربط دقیق حکمت و علیم که از اسماء حسنای الهی هستند آشکار است.

در دفتر سوم سه نوع علم و سه نوع عقل مورد تحلیل واقع می‌شود: «علم جزئی» (Particular Knowledge)، «علم کلی» (Universal Knowledge) و «علم ذوقی یا قلبی یا اشراقی» (Intuitive Knowledge) که حکمت حقیقی است. «عقل جزئی» که امکان فهم حقایق جهان را ندارد و تنها ظواهر امور ناسوتی را درمی‌یابد، «عقل کلی» و

«عقل ربانی» (Divine reason) که عقل سالک واصل است که عقل خویش را به عقل کلی اتصال داده و لذا ربانی شده است. عقل ربانی حتی قادر بـه درک حـقایق عـالم ناسوت، لاهوت و به طور کلی هستی می‌باشد. پروسه گذار از عقل جزئی به عقل ربانی از طریق دگرگون شدن ادراکات و نیازهای روحانی سالک به وقوع می‌پیوندد و مقدمه ضروری آن ترک «مزاج بد» است که عبارت از دنیا دوستی است که سالک را از حیات روحانی دور می‌سازد. بریدن از زندگی مادی و تبدیل مزاج، با هدایت دایه یا مـرشد معنوی صورت می‌گیرد. بریدن از دل‌بستگی‌های ناسوتی، مقدمه ورود به حیات معنوی و حکمت قلبی است. اصحاب حکمت معنوی، ابدال حق‌اند که مردان طریق حق هستند و همانند جبرائیل از دوستی حق‌تعالی نیروی معنوی می‌گیرند، آنها حتی از فـرشتگان هم به خداوند نزدیک‌ترند.

مولانا پس از مقدمه‌ای منثور، دیباچه‌ای منظوم در ۶۸ بیت ـ قبل از داستان اوّل ـ سروده است. در این دیباچه منظوم، اسرار الهی (حکمت) و محدودیت ظرفیت درک و فهم انسان عادی، وحدت اهل الله و تفرقه اهل دنیا، وجود قوای روحانی و درک و عقل در کائنات، لزوم پرهیز از لذات و شهوات دنیوی جهت وصول به حیات معنوی، تبشیر و انذار اولیاءالله به خلایق و گوش نسپردن اهل دنیا به اولیاءالله طرح شده است. به ایـن ترتیب در دیباچه منظوم، همه موضوعات حول مسئله عـقل و حکـمت الهـی مـطرح می‌شود.

لقمه بخشی آید از هر کس بـه کس — حلق بخشی کار یـزدان است و بس
حـــلق بـــخشد جسـم را و روح را — حلق بخشد بـهر هـر عـضوت جـدا
این گهی بـخشد کـه اجـلالی شـوی — وز دغـــا و از دغـــل خـالی شـوی
تـا نگـوئی سـرّ سـلطان را بـه کس — تـــا نـــریزی قـــند را پـیش مگس
گـوش آنکس نـوشد اسـرار جـلال — کو چو سوسن صد زبان افتاد و لال

(دفتر سوم مثنوی، ب ۱۷ـ۲۱)

دیاگرام ساختار دفتر سوم مثنوی مولوی

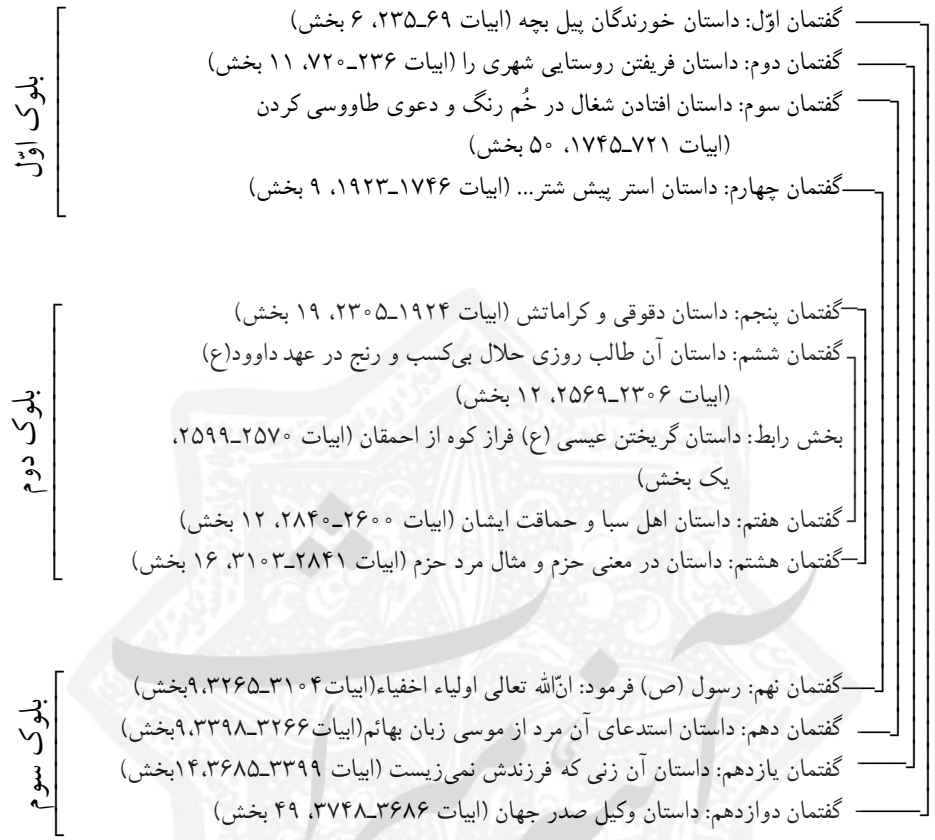

پارالل کلی گفتمان‌های دوازده‌گانه دفتر سوم مثنوی مولوی

پارالل گفتمان اوّل و دوازدهم

گفتمان اوّل از طریق مفاهیم متقابل و متعارض با گفتمان دوازدهم در پارالل است.

گفتمان اوّل دفتر سوم مثنوی

«حکایت خورندگان پیل بچه»

آن شنیدی تو که در هندوستتان — دید دانائی گروهی دوستان
گرسنه مانده شده بی‌رنگ و عور — می‌رسیدند از سفر از راه دور

مـــهر دانـــاییش جـــوشید و بگـــفت | خوش سلامیشان و چون گلبن شگفت
گـــفت دانـــم کـــز تـــجوّع وز خـلا | جـــمع آمـــد رنـــجتان زیـــن کـربلا
لیک الله الله ای قـــــــوم جـــــلیل | تـــا نـــباشد خـــورتان فـــرزند پـیل

(ب ۷۸ـ۸۲)

عنوان داستان اصلی گفتمان اوّل دفتر سوم مثنوی مولوی، «قصه خورندگان پیل بچه از حرص و ترک نصیحت ناصح» است. گفتمان اوّل دفتر سوم از بیت ۶۹ آغاز می‌شود و در بیت ۲۳۵ خاتمه می‌یابد. گفتمان اوّل از ۱۶۶ بیت، شش بخش و سه داستان کوتاه فرعی با نقش مکمل تشکیل شده است. داستان اوّل متشکل از سه شخصیت اصلی و یک عمل ناصواب است. سه شخصیت اصلی قصه خورندگان پیل بچه عبارتند از: پیل به عنوان سمبل خداوند، بچه پیل سمبل انبیاء اولیاءالله و انسان کامل، خورندگان پـیل بچه سمبل مخالفان انبیاء و اولیاءالله و خوردن پیل بچه، سمبل مـخالفت بـا طـریق و ارزش‌های انبیاء و اولیاءالله است. سیاق کلی داستان، مبتنی بر انـذار هـلاکت در اثـر نافرمانی در برابر اوامر الهی و نصایح اولیاءالله و تأکید بر ذکر و نیایش با جانی پاک و عاری از گناه جهت ارتباط با حضرت حق، جهاد اکبر و صبر در مسیر سلوک معنوی الی الله تعالی است و در مورد مهالک و دام‌های سیر سفر الهی و عدم توانایی عقل جزئی در مقابله با دام‌های شیطانی و آفات نفسانی نیز هشدار می‌دهد. به قول لاهوری:

این حکایت را به مناسبت آن آورده‌انـد کـه ابـدال، اصـحاب دنـیا را نـصیحت کنند تا تـرک ایـن مُـردار (دنـیا) گـیرند و ایـنها (دنـیاپرستان) نشـنوند تـا هـلاک شوند.[۲]

رقص آنجا کـن کـه خـود را بشکـنی | پـــــنبه را از ریش شـــهوت بـــرکنی
رقص و جولان بـر سـر مـیدان کـنند | رقص اندر خـون خـود مـردان کـنند
چون جهند از دست خود دستی زنـند | چون جهند از نقص خود رقصی کـنند
مـــطربانشان از درون دف مـــی‌زنند | بـــحرها در شـــورشان کـف مـی‌زنند
تـــــو نـــبینی لیک بـــهر گـــوششان | بـــرگها بـــر شـاخ‌ها هـم کـف زنـان
تـــو نـــبینی بـــرگ‌ها را کـــف زدن | گوش دل بـاید نـه ایـن گـوش بـدن
گوش سـر بـر بـند، از هـزل و دروغ | تـــا بـــبینی شـــهر جـــان بـا فـروغ

(ب ۹۵ـ۱۰۱)

گفتمان دوازدهم دفتر سوم مثنوی مولوی

عنوان داستان اصلی گفتمان دوازدهم دفتر سوم مثنوی مولوی، «قصه وکیل صدر جهان که متهم شد و از بخارا گریخت از بیم جان، باز عشقش کشید روکشان، که کار جان سهل باشد عاشقان را» می‌باشد. این گفتمان از بیت ۳۶۸۶ آغاز و در بیت ۴۷۴۸ خاتمه می‌یابد و آخرین گفتمان دفتر سوم مثنوی مولوی است. لیکن داستان دیگری نیز در پایان دفتر سوم است که تنها دو بخش آن طی ابیات ۴۷۵۰ـ۴۸۱۰ در انتهای دفتر سوم آمده و در دفتر چهارم ادامه یافته است. گفتمان دوازدهم از ۱۰۵۴ بیت و ۴۹ بخش سازمان یافته و شامل یک داستان اصلی بلند و ۱۵ داستان فرعی کوتاه است. دو شخصیت اصلی داستان عبارتند از: وکیل، سمبل سالکی که به سبب گناه از قرب کوی دوست دور افتاده اسیر عالم صورت می‌گردد و سپس با توبه عاشقانه و عشق خالصانه به جانب حضرت حق باز می‌گردد و صدر جهان، سمبل معشوق کلّ، وجود حضرت حقّ سبحانه و تعالی است.

موضوع بحث هر دو گفتمان، در باب موقعیت فرا افکندگی انسان در عالم ناسوت است. لیکن در گفتمان اوّل، آدمی در اثر دل سپردن به دنیا، اسارت در دام هواهای نفسانی، پیروی از عقل جزیی و مخالفت با ارشادات اولیاءالله، در اثر غضب الهی به هلاکت می‌رسد و دچار فُرقت از محبوب می‌گردد. متقابلاً در گفتمان دوازدهم نشان داده می‌شود که چگونه در همان موقعیت فرا افکندگی انسان در علم ناسوت، سالک مشتاق از طریق مخالفت با هوای نفس و تبعیت از ارشادات اولیاءالله پس از سیر و سلوکی طولانی و جهدی واسع، با لطف و عفو محبوب، واصل شده به معشوق کل می‌رسد. به این ترتیب گفتمان اوّل، حکایت سقوط و گفتمان دوازدهم روایت صعود از طریق نردبان عشق الهی است و مفاهیم ذکر، صبر، نیایش و عقل... که در گفتمان اوّل طرح شده در گفتمان دوازدهم توسعه، پرورش و تکامل می‌یابند.

پارالل گفتمان دوم و یازدهم

گفتمان دوم از طریق مفاهیم و نتیجه متقابل و متعارض با گفتمان یازدهم در پارالل است.

گفتمان دوم دفتر سوم مثنوی مولوی

ای برادر بود اندر ما مضی　　شهری‌ای با روستایی آشنا

روستایی چون سوی شهر آمدی　　خرگه اندر کوی آن شهری زدی

(ب ۲۳۶ـ۲۳۷)

عنوان داستان اصلی گفتمان دوم دفتر سوم مثنوی مولوی «فریفتن روستایی شهری را و به دعوت خواندن به لابه و الحاح بسیار» است. این گفتمان از بیت ۲۳۶ آغاز و در بیت ۷۲۰ خاتمه می‌یابد و از ۴۸۵ بیت و یازده بخش، شامل یک داستان بلند و چهار داستان کوتاه با نقش مکمل تشکیل شده است. سمبل‌های اصلی داستان عبارتند از: شهر، سمبل جهان باشکوه، نامحدود و آباد الهی ـ روستا، سمبل جهان محدود حسی ویران کده ناسوت ـ مرد روستایی، سمبل شیطان، واصل دروغین و شیخ گمراه و مرد شهری، سمبل آدمی که با وسوسه افراد گمراه ظاهر الصلاح و یا قواهای نفسانی سرکش، شهر خدا را ترک می‌گوید.

گفتمان دوم، داستان چگونگی سقوط و ترک شهر با صفا و باشکوه الهی و فروافتادن در جهان ویرانه محدود مادی و بیان عوامل درونی و بیرونی است که اسباب سقوط و ترک جهان الهی می‌گردند.

ده مرو ده مرد را احمق کند　　عقل را بی‌نور و بی‌رونق کند

ده چه باشد؟ شیخ واصل ناشده　　دست در تقلید و حجت در زده

پیش شهر عقل کلی این حواس　　چون خران چشم بسته در خراس

(ب ۵۱۷ـ۵۱۹)

گفتمان یازدهم دفتر سوم مثنوی مولوی

آن زنی هر سال زاییدی پسر　　بیش از شش مه نبودی عمر ور

یا سه مه یا چار مه گشتی تباه　　ناله کرد آن زن که افغان ای اله

تا شبی بنمود او را جنتی　　باقیی سبزی خوشی بی‌ضنتی

حاصل آن زن دید آن را مست شد　　زان تجلی آن ضعف از دست شد

دید در قصری نبشه نام خویش　　آن خود دانستش آن محبوب کیش

بعد از آن گفتند کین نعمت وراست　　کو بجان بازی بجز صادق نخاست

(ب ۳۳۹۹ـ۳۴۰۰ و ب ۳۴۰۱ـ۳۴۱۰)

گفتمان یازدهم دفتر سوم مثنوی مولوی از بیت ۳۳۹۹ آغاز و در بیت ۳۶۸۵ خاتمه می‌یابد. این گفتمان از ۲۸۶ بیت و ۱۴ بخش تشکیل شده است. حلقه وصل

داستان‌های کوتاه متعدد در گفتمان یازدهم، وحدت موضوعی آنهاست، محور وحدت موضوعی آنها، وصال به محبوب و بازگشت به وطن اصلی و شهر خداست.

هر گاه آدمی تن به ریاضت اختیاری ندهد، به اقتضای مشیت الهی، دچار گرفتاری‌ها و مشکلات متعدّد می‌گردد که زمینه بیداری نفس (یقظه) را برای اهل معنا فراهم می‌آورد. بر خورد توأم با صبر و شکیبایی با این گونه مصایب را در اصطلاح معرفت عرفانی، ریاضت اجباری گویند. ریاضت اجباری همچون ریاضت اختیاری، اسباب ورود و بازگشت آدمی را به باغ و شهر الهی فراهم می‌سازد، که این شهر باقی و جاوید در مقابل شهر فانی مادی است. لقای الهی در قبال مرگ ظاهری، ناچیز و بی‌مقدار است، چنان که مرگ جسمانی برای واصلان، به معنای گشودن باب دانش‌ها و مکاشفات الهی و تجسم ملکوتی اعمال آدمی است. آدمی مسئول افعال و معمار هویت خویش است و از طریق پشت کردن به شهر فنا (عالم مادی)، امکان صعود به سوی شهر بقا برای او فراهم می‌آید.

مفاهیم کلیدی: ریاضت اجباری، استغاثه و التجاء، باغ الهی، مرگ، تجسم ملکوتی اعمال (ابیات ۳۴۵۷ـ۳۴۸۱) ــ تأنّی و درنگ (ابیات ۳۴۹۷ـ۳۵۰۸) ــ عقل جزیی و عقل کلی (جان و روح) (ابیات ۳۵۸۲ـ۳۵۸۷).

در گفتمان دوم، آدمی در اثر غفلت، عدم حزم، پیروی از شیخ گمراه و هوای نفس، شهر خدا را ترک گفته به ویرانکده دنیا سقوط می‌کند. لیکن متقابلاً در گفتمان یازدهم، از طریق ریاضت، استغاثه و التجاء به درگاه حق تعالی به جانب باغ الهی باز می‌گردد. به این ترتیب گفتمان دوم روایت سقوط یا ترک و گفتمان یازدهم حکایت صعود یا بازگشت به باغ الهی است. حکایت گفتمان دوم، رو کردن به جانب عالم محسوسات و گفتمان یازدهم، توجه به عالم مجردات است. مولانا از طریق طرح دو موقعیت متعارض، خواننده را در فهم عمیق‌تر موقعیت آدمی در زندگی و هستی یاری می‌کند. مولانا در گفتمان یازدهم از زبان حمزه (سیدالشهداء) این دنیا را «شهر فانی» می‌خواند (بیت ۲۴۳۱) که مشتاقانه مهیای ترک آن است. متقابلاً در گفتمان یازدهم، «شهر باقی» به معنای عالم الهی طرح شده که آدمی آن را ترک می‌گوید. در هر دو گفتمان، تمثیل مرغابیان کنایه از مردان الهی است که در دریای اسرار و معرفت الهی شناورند. در گفتمان دوم (ابیات ۴۳۲ـ۴۳۸) و گفتمان یازدهم (ابیات ۳۴۸۷ـ۳۴۸۹) طرح می‌شود.

در مقایسه وسوسه یا القای شیطانی و وحی الست طرح می‌شود، که اگر چه هر دو ظاهراً از معقولاتند، لیکن در اصل کاملاً از یکدیگر متمایزند (بیت ۳۴۹۰). در گفتمان دوم بر القای شیطانی و در گفتمان یازدهم بر القای ربانی تأکید شده است. پارالل دیگر، در مفهوم «حزم» با تأکید بر «تانّی» در گفتمان دوم و «درنگ» در گفتمان یازدهم است (۳۴۹۶ـ۳۵۰۲).

در گفتمان دوم، به علت اعتماد بر عقل جزیی، «حزم» موثر واقع نمی‌شود و مرد شهری اسیر وسوسه‌های شیطانی می‌گردد، اما در گفتمان یازدهم از آنجا که «تانّی و درنگ» از رحمان یقین عقل ربانی است، ره‌گشای سالک می‌گردد. پارالل دیگر، بحث اجمالی عقل کلی و حواس در گفتمان دوم (بیت ۵۲۳) با بحث مقایسه‌ای تفصیلی عقل کلی و عقل جزیی در گفتمان یازدهم (ابیات ۳۵۸۲ـ۳۵۸۷) است.

نص وحی روح قدسی دان یقین — وآن قیاس عقل جزوی تحت این
عقل از جان گشت با ادراک و فر — روح او را کی شود زیر نظر
لیک جان در عقل تاثیری کند — زان اثر آن عقل تدبیری کند
نوح‌وار ار صدّقی زد در تو روح — کو یم و کشتی و کو طوفان نوح
عقل اثر را روح پندارد ولیک — نور خور از قرص خود دور است نیک

(بیت ۳۵۸۲ـ۳۵۸۷)

پارالل گفتمان سوم و دهم دفتر سوم مثنوی

گفتمان سوم در پارالل است با گفتمان دهم از طریق القای مفاهیم مشترک و نتایج متضاد.

در هر دو گفتمان شخصیت حضرت موسی (ع) محور داستان است.

گفتمان سوم متشکل از ابیات ۷۲۱ـ۱۷۴۵ در قالب ۵۰ بخش می‌باشد که شامل یک قصه بلند (قصه خواب دیدن فرعون آمدن موسی را و تدارک اندیشیدن) و ۱۶ حکایت کوتاه با نقش مکمل است.

در گفتمان سوم موسی و فرعون دو حقیقت نوعیه هستند که موسی مظهر عقل ربانی و عقل معاد است و فرعون مظهر عقل جزئی، عقل خام و عقل معاش.

ذکر موسی بهر روپوش است لیک — نور موسی نقد توست ای مرد نیک
موسی و فرعون در هستی توست — باید این دو خصم را در خویش جست

(بیت ۱۲۵۲ـ۱۲۵۳)

چشم حس همچون کف دستست و بس　　نیست کف را بر همه او دسترس
چشم دریا دیگرست و کف دگر　　کف بهل وز دیدهٔ دریا نگر
جنبش کفها ز دریا روز و شب　　کف همی بینی و دریا نی عجب
(ب ۱۲۶۹ـ۱۲۷۲)

گفتمان دهم متشکل از ابیات ۳۲۶۶ـ۳۳۹۸ در قالب ۹ بخش می‌باشد. عنوان قصه «استدعای آن مرد از موسی زبان بهایم با طیور» است.

گفت موسی را یکی مرد جوان　　که بیاموزم زبان جانوران
تا بود کز بانگ حیوانات و دد　　عبرتی حاصل کنم در دین خود
(ب ۳۲۶۵ـ۳۲۶۶)

گفت موسی رو گذر کن زین هوس　　کین خطر دارد بس در پیش و پس
عبرت و بیداری از یزدان طلب　　نه از کتاب و از مقال و حرف و لب
(ب ۳۲۷۰ـ۳۲۷۱)

در گفتمان دهم نیز موسی و مرد جوان دو حقیقت نوعیه هستند که موسی سمبل عقل ربانی و یا عقل اشراقی است که (بیت ۳۳۷۲) «عاقل او بیند آخر را به دل» و مرد جوان سمبل عقل خام و جزئی است.

در گفتمان سوم فرعون یا عقل معاش حاضر به پیروی از عقل معاد یا موسی نمی‌گردد و به انواع و اقسام حیل و طریق دست می‌زند تا موقعیت خود را در عالم ناسوت تثبیت کند اما کارهای او نتیجه‌بخش نیست.

در گفتمان دهم نیز مرد جوان خواستار فراگیری زبان حیوانات است و علیرغم میل موسی آن را فرا می‌گیرد و با انواع طریق می‌خواهد وضع خود را تثبیت کند اما با شکست روبرو می‌شود. اما نتیجه آن در تعارض با نتیجه گفتمان سوم است.

مرد جوان که مظهر عقل خام و جزئی است در نهایت آماده پیروی از عقل معاش و عقل ربانی می‌شود و لذا نجات می‌یابد و رستگار می‌شود و با روح ایمانی از دنیا رخت بر می‌بندد.

عاقل اوّل بیند آخر را به دل　　اندر آخر بیند از دانش مقل
باز زاری کرد کای نیکو خصال　　مرمرا در سر مزن در رو ممال
گفت تیری جست از شست ای پسر　　نیست سنت کآید آن واپس بسر
لیک درخواهم ز نیکو داوری　　تا که ایمان آن زمان با خود بری

چونک ایمان برده باشی زنده‌ای　　چونک با ایمان روی پاینده‌ای

(ب ۳۳۷۲ـ۳۳۷۷)

در هر دو گفتمان مباحث ریاضت، علم ظاهری و باطنی، تفاوت و مراتب عقول، عقل ظاهربین و عقل باطن‌بین مطرح می‌شود. در گفتمان دهم رابطه وثیق ریاضت، اختیار و رهائی تکامل می‌یابد.

پارالل گفتمان چهارم و نهم دفتر سوم مثنوی مولوی

گفتمان چهارم با گفتمان نهم در پارالل است از طریق تشابه و تکامل مفاهیم مشترک.

گفتمان چهارم متشکل از ابیات ۱۷۴۶ـ۱۹۲۳ در قالب ۹ بخش و ۶ حکایت می‌باشد که دارای اتحاد موضوعی‌اند.

گفت استر با شتر کای خوش رفیق　　در فراز و شیب و در راه دقیق

تو نیایی در سر و خوش می‌روی　　من همی آیم به سر در چون غَوی

من همی افتم به رو در هر دمی　　خواه اندر خشگی و خواه اندر نَمی

این سبب را بازگو با من که چیست　　تا بدانم من که چون باید بزیست

گفت چشم من ز تو روشنتر است　　بعد از آن هم از بلندی ناظر است

جون بر آیم بر سر کوه بلند　　آخر عَقبه ببینم هوشمند

پس همه پستی و بالایی راه　　دیده‌ام را وا نماید هم اله

هر قدم را از سر بینش نهم　　از عثار و اوفتادن وا رهم

تو ببینی پیش خود یک دو سه گام　　دانه بینی و نبینی رنج دام

(ب ۱۷۴۵ـ۱۷۵۳)

گفتمان چهارم پایان بلوک اوّل دفتر سوم مثنوی است که عمدتاً مباحث مربوط به عقل جزئی و علم جزئی یا حسی و آفات و عواقب آن را مطرح می‌کند. در آغاز گفتمان چهارم شتر سمبل انسان کامل و استر سمبل مردمان اسیر امیال حیوانی‌اند. در اینجا بیان می‌شود که چگونه می‌توان به مدد تقوی از سیطره عقل جزیی رهایی یافت و به عقل ربانی رسید و بینش معنوی یافت. عقل بر حس غالب و حس مغلوب اوست و روح بر عقل غالب و عقل مغلوب اوست.

حس اسیر عقل باشد ای فلان　　عقل اسیر روح باشد هم بدان

دست بسته عقل را جان باز کرد | کارهای بسته را هم ساز کرد
حس‌ها اندیشه بر آب صفا | همچو خس بگرفته روی آب را
دست عقل آن خس به یک سو می‌برد | آب پیدا می‌شود پیش خِرَد
چونکه دست عقل نگشاید خدا | خس فزاید از هوا بر آب ما
آب را هر دم کند پوشیده او | آن هوا خندان و گریان عقل تو
چونکه تقوی بست دو دست هوا | حق گشاید هر دو دست عقل را
پس حواس چیره محکوم تو شد | چون خرد سالار و مخدوم تو شد

(ب ۱۸۱۴ـ۱۸۲۲)

گفتمان نهم متشکل از ابیات ۳۱۰۴ـ۳۲۶۳ در قالب ۹ بخش است که دارای اتحاد موضوعی‌اند.

قوم دیگر سخت پنهان می‌روند | شهرهٔ خلقان ظاهر کی شوند
این همه دارند و چشم هیچکس | بر نیفتد بر کیاشان یک نفس
هم کرامتشان هم ایشان در حرم | نامشان را نشنوند ابدال هم

(ب ۳۱۰۴ـ۳۱۰۷)

گفتمان نهم آغاز بلوک سوم دفتر مثنوی می‌باشد که مباحث مربوط به عقل کشفی، ذوقی و عقل متعالی را مطرح می‌کند. اهل باطن و معنویت دو گروه‌اند: جمعی ظاهر مثل انبیا و اکثر اولیا و برخی مستور که حدیث «اولیایی تحت قبایی لایعرفهم غیری» اشارت به آنها دارد. آنان اولیای حق‌اند که جز خدا کسی نمی‌شناسدشان. و به تعبیر قرآن اینان «عبادالرحمان»اند. پیدایی قدرت حق در انسان‌های الهی محاسبات عقل جزیی و معادلات و مناسبت ناسوتی را بهم می‌ریزد. عبادالله اکسیر حق‌اند و اطوار سبعه یا مراتب هفت گانه کمال را که عبارتند از: طبع، نفس، قلب، روح، سر، خفی، اخفی طی کرده‌اند. آنها صادقانه با خدا معاشقه می‌کنند. ملک و عقل از یک گوهرند و متقابلاً نفس و شیطان نیز از جنس واحدند. آنها با یکدیگر متناسب و مترابط‌اند. دیده ملک و عقل نورانی و برعکس دیده نفس و شیطان ظلمانی است.

جان شو و از راه جان جان را شناس | یار بینش شو نه فرزند قیاس
هم ملک هم عقل حق را واجدی | هر دو آدم را معین و ساجدی
نفس و شیطان بود ز اوّل واحدی | بوده آدم را عدوّ و حاسدی

(ب ۳۱۹۲ـ۳۱۹۷)

در آغاز گفتمان چهارم شتر سمبل انسان کامل در پارالل است با حضرت رسول الله (ص) در آغاز گفتمان نهم.

در هر دو گفتمان به پیامبر اسلام اشارت می‌رود اما در گفتمان نهم سطح بالاتری از معارف و اشخاص متعالی‌تر مطرح می‌شوند.

محور مشترک داستان‌های کوتاه گفتمان چهارم اولیاءالله هستند از سلسله اولیاء نجمیه هم چون «عُزیر» شیخ گمنام واصل، لقمان، بهلول و درویش، اما محور مشترک گفتمان نهم فقط شخصیت متعالی و یگانه حضرت محمد مصطفی (ص) است که ولی خورشیدی (شمسیه) است و تقدم ذاتی و رتبی بر جمیع اولیاء دارند و به منزله عقل کل می‌باشند. لذا در گفتمان نهم سطح بالاتری از معارف مطرح شده در گفتمان چهارم مطرح می‌شود و تکامل می‌یابد. هر دو گفتمان دارای نه بخش می‌باشد.

در گفتمان چهارم سلسله مراتب و شرایط حس و عقل و روح مطرح می‌شود و در گفتمان نهم حضرت محمد مصطفی (ص) به عنوان روح معارف (از جهت معرفت‌شناسی) و روح عالم خلقت (از جهت وجودشناسی) معرفی می‌شوند.

پارالل گفتمان پنجم و هشتم دفتر سوم مثنوی مولوی

گفتمان پنجم یا قصه دقوقی و کراماتش (ابیات ۱۹۲۴ـ۲۳۰۵، ۱۹ بخش) از طریق تکامل و رشد مسئله عقل ربانی و حکمت ذوقی در پارالل است با گفتمان هشتم (ابیات ۲۸۴۱ـ۳۱۰۳، ۱۶ بخش).

گفتمان پنجم آغاز بلوک دوم است که به بررسی عقل بانی و حکمت ذوقی می‌پردازد و گفتمان هشتم پایان بلوک دوم است.

گفتمان پنجم (حکایت دقوقی) از طولانی‌ترین حکایات مثنوی است که حدوداً متشکل از ۴۰۰ بیت است.

در گفتمان پنجم مولانا بحث می‌کند که چگونه عشق الهی، بر خرمن طبیعت عقل جزئی شرر می‌زند و عاشق الهی پس از وصول به عقل ربانی و حکمت ذوقی از طریق اتصال به عقل کلی چگونه معرفت قلبی خود را تکامل می‌بخشد. مولانا در این گفتمان پررمز و راز برخی مباحث اصلی عرفان هم چون «وحدت وجود» اتحاد نوری اولیاءالله، «اتحاد نوری اولیاء»، «تجرّد روح در قالب‌های مثالی»، «ظهور حق در کسوت خلق به نحو تجلی» مکاشفات و واقعات ربانی را استادانه به نظم کشیده است.

در گفتمان پنجم «دقوقی» سمبل عارفی عاشق و مهربان است (ابیات ۱۹۲۲ـ۱۹۲۴ و ۱۹۳۳) که در سیر آفاقی و انفسی خود با تمرکز قلبی (۱۹۷۶) دائماً مستغرق مشاهده جمال حق است (بیت ۱۹۳۰). پیامبر اکرم با صفات شفیق و مهربان وصف می‌شود (۱۹۲۴). عاقل ربانی عاقبت کارها را از آغاز می‌بیند (ابیات ۲۱۹۷ـ۲۱۹۹). مطرح شدن بحث ضرورت حزم در سلوک الهی (دوراندیشی) از بیت ۲۲۰۰ تا ۲۲۰۷ (پایان بخش ۱۶ و تمام بخش ۱۷).

دل وقتی به مقام برجسته مظهریت حق و چشمه حکمت ربانی نایل می‌شود که مانند جزوی که به سوی کل خود می‌رود، به سوی کل خود یعنی به سوی هستی مطلق که حق جل جلاله است برود (۲۲۴۲ـ۲۲۸۰).

آن دلی کز آسمانها برتر است　　آن دل ابدال یا پیغمبرست
(۲۲۴۸)

پاک گشته آن، ز گِل صافی شده　　در فزونی آمده، وافی شده
(۲۲۴۹)

ترک گِل کرده، سوی بحر آمده　　رسته از زندان گِل بحری شده
(۲۲۵۰)

دل محیط است بر دایره وجود و به سبب احسان و سخایش، زرهای ذوق و کشف روحانی را بذل می‌کند.

شرط دارا بودن دل ربانی، نیاز است و حضور قلب (۲۲۷۵) و پیوسته جستن است (۲۳۰۲ـ۲۳۰۳).

هین بجو که رکنیِ دولت، جستن است　　هر گشادی در دل اندر بستن است
از همه کار جهان پرداخته　　کو و کو می‌گو به جان، چون فاخته
(ب ۲۳۰۲ـ۲۳۰۳)

در گفتمان هشتم در استمرار وصول به عقل ربانی بر مسئله حزم که نوری است از انوار عقل ظلمت سوز تأکید می‌شود و از سالکان می‌خواهد که برای روز میعاد دوراندیشی (حزم) داشته باشند.

ای خلیفه‌زادگان (فرزندان آدم)، دادی کنید　　حزم، بهر روز میعادی کنید
(ب ۲۸۴۷)

و اندرز می‌دهد که آدمی همواره در درون خود، نبرد دو نیروی خیر و شرّ را دارد.

از یک سو عقل ربانی که عقل مآل اندیشی است او را به ترک لذات فانی و ویرانگر می‌خواند و از سویی دیگر عقل جزئی او را به سوی شهوات و نفسانیات می‌خواند.

سالکان مآل اندیش دل به هوس‌های فانی نمی‌سپرند و از دامها و دانه‌های ناسوتی دوری می‌کنند، اما مردمان لذت‌جو، و پیرو عقل جزئی اسیر لذات نفسانی می‌شوند و در نهایت کارشان به تباهی می‌کشد.

حرص بلای عقل است و شکر روح آن. (۲۸۹۲ـ۲۸۹۹).

هر انسانی با فطرت الهی زاده می‌شود و انحراف و کج روی از عقل کل از صفات عارضی بشر به شمار می‌رود.

در گفتمان هشتم هم‌چون گفتمان پنجم به برخی صفات انبیاء به عنوان نمونه‌های اعلای حکیمان ربانی اشارت می‌کند. هم چون آنکه فقط حضرت حق، یاور پیامبران است (غیر حق جان نبی را یار نیست) (۲۹۲۰)

و معیت قیومی با آنها دارد (دلبر و مطلوب، با ما حاضر است ۲۹۲۴).

در گفتمان هشتم برای تأکید بیشتر بر رجحان عقل ربانی بر عقل جزئی به مقایسه تفصیلی احوالات، صفات و عاقبت پیروان عقل جزئی و ربانی می‌پردازند. دوزخ و بهشت عبادتگاه فرومایگان و کریمان است (۲۹۹۳ـ۲۹۹۵)

مقصد و آفرینش بشر عبادت حق است. یعنی شناخت حق است و شناخت حقیقی منتج از حکمت قلبی است.

ما خلقت الجِنّ والانس این بخوان جز عبادت نیست مقصود از جهان

(۲۹۸۸)

حکیمان ربانی ذاکران خاشع و فقیر درگاه حکیم کل هستند. (۳۰۰۵ـ۳۰۰۶)

در گفتمان هشتم هم چون گفتمان پنجم عشق و عاشقی صفت بارز و وجه ممیزه و فصل حکیم ربانی از دیگران است. البته در گفتمان هشتم مفصل‌تر پیرامون عشق و عاشقی صوفیان که حکیمان ربانی هستند، می‌پردازد (ب ۳۰۱۴ـ۳۰۲۹). غذای صوفی عشق است، عاشقان را کار نبود با وجود. آنها در عالم الهی مقیم شده‌اند.

وحدت عاشقان از جمله دیگر موارد پارالل بین گفتمان پنجم و هشتم است.

عاشقان اندر عدم خیمه زدند چون عدم، یک رنگ و نفس واحدند

(ب ۳۰۲۴)

عاشقان در عالم الهی (عدم) به سر می‌برند و چون عالم الهی عالم وحدت است، لذا عاشقان نیز رنگ وحدت گرفته و هم چون نفس واحد شده‌اند.

شناخت حقیقی از طریق علم حصولی بدست نمی‌آید بلکه از طریق صفا و تعالی روح حاصل می‌شود (۳۰۲۶ـ۳۰۲۷)

آن که دل خود پاک نکرده نمی‌تواند جمال حضرت دوست را ببیند.

روی نـاشسته، نـبیند روی حـور لاصـــلوة گـــفت الّابـالطّهور

(ب ۳۰۳۳)

عاشقان جمال حضرت معشوق را مشاهده می‌کنند ولی فارقان از عشق و معرفت چیزی نمی‌بینند. غذا و قوت روح، عشق است.

طلب و میل وافر باطنی شرط وصول بـه حـقیقت است در گـفتمان هشـتم (بـیت ۳۰۲۴ـ۳۰۲۵) که در پارالل است با مسئله نیاز و جستن در گفتمان پنجم.

در گفتمان هشتم تعریض محکم و جدّی به عالمانی که فقط به حفظ الفاظ و مفاهیم بسنده کرده‌اند و راهی به مقصود نبرده و حقایق را درک نکرده‌انـد، مـی‌شود و تأکـید می‌شود که با ابزار، روش و معیارهای محدود عقل جزئی نمی‌توان به حقیقت واصل شد (۳۰۴۸).

کی رسد جاسوس را آنجا قدم که بود مرصاد و در بـند عـدم

کسی به حقیقت واصل و حکیم ربانی می‌شود که تقوا به منزله جان او باشد.

مسئله و موضوع نماز پارالل دیگر در دو گفتمان است. با این تفاوت که در گفتمان پنجم به نماز هوشیارانه و در گفتمان هشتم به نماز مستانه اشارت می‌شود کـه مـرتبه متکامل‌تر و متعال‌تر نماز نوع اوّل است.

نماز در هر دو گفتمان سمبل راز و نیاز سالک با معشوق کل است. در گفتمان هشتم به توحید محض اشاره می‌شود. (۳۰۶۰).

پارالل گفتمان ششم و هفتم دفتر سوم مثنوی مولوی

گفتمان ششم (ابیات ۲۳۰۶ـ۲۵۶۹، ۱۲ بخش) در پارالل تکاملی تفصیلی است با گفتمان هفتم (ابیات ۲۶۰۰ـ۲۸۴۰، ۱۲ بخش).

در گفتمان ششم، «حکایت آن طالب روزی حلال، بی‌کس به رنج در عـهد داوود (ع)»، سه شخصیت مطرح می‌شود، مدعی گاو که سمبل نفس اماره است، کشنده گاو که سمبل عقل است و حضرت داوود (ع) که سمبل حق است یا شیخ که نایب حق است.

مولانا در گفتمان ششم به جنگ عقل و نفس (نفس اماره) یا جنگ عقل جزئی یا

عقل کارافزا و «عقل بندگی» (بیت ۲۵۲۶) یا عـقل مـعاد و مـعاش در عـالم نـاسوت می‌پردازد و می‌گوید وصول به حکمت ربانی منوط به کشتن نفس اماره و تبعیت عقل جزئی از عقل کلی است.

نفس خود را کش، جهان را زنده کـن　　خواجه را کشته است، او را بـنده کـن
(ب ۲۵۰۴)

عقل اسیر است و همی خواهـد ز حـق　　روزی بـی‌رنج و نـعمت بـر طـبق
(ب ۲۵۰۷)

لیک موقوفست بـر قـربان گـاو　　گنج اندر گـاو دان ای کـنجکاو
(ب ۲۵۱۲)

مولانا همچنین در گفتمان ششم به برتری حکمت ربانی، ذوقی، شهودی بر فلسفه استدلالی خشک می‌پردازد و می‌گوید: فلسفیان در بند مباحث نظری‌اند، ولی صوفیان صافی شهسواران معرفت حقیقی‌اند.

بند مـعقولات آمـد، فـلسفی　　شهسوار عقلِ عقل، آمد صفی
(ب ۲۵۲۷)

عقل عقلت مغز و، عقل توست پـوست　　مـعدهٔ حـیوان هـمیشه پـوست‌جوست
(ب ۲۵۲۸)

در واقع گفتمان ششم که قسمت میانی دفتر سوم است حاوی پیام اصلی دفتر سوم مثنوی مولوی است که عبارت است از بـرتری حکـمت شـهودی بـر فـلسفه و دانش استدلالی و ضرورت پیروی کردن عقل جزئی از عقل کل از طریق کشتن نفس اماره و برتری داشتن و اصالت ذاتی عقل ربانی و واصل شدن به مرتبه عقل ربـانی از طـریق اتصال به عقلِ عقل یا عقل کلی یا حضرت حق.

* حکایت گریختن عیسی (ع) فراز کوه از احمق (۲۵۹۱ـ۲۵۷۰) نقش اتصال دادن میانه اوّل به میانه دوم دفتر سوم مثنوی را ایفا می‌کند.

فرار از احمق (عقل جزوی) سمبل پناه بردن عقل به بارگاه حضرت حق کـه عـقل عقل و عقل کل است.

در گفتمان هفتم «قصه اهل سبا و حماقت ایشان و اثر ناکردن نـصیحت انـبیاء در احـمقان کـه مـتشکل از یک قـصه اصـلی و چـهار حکـایت کـوتاه فـرعی است. (۲۶۰۰ـ۲۸۴۰، ۱۲ بخش)، شهر اهل سبا سمبل عالم محسوسات است. و ساکنان آن که

کور و کر و عور هستند سمبل خصوصیات عقل جزئی و دانش ظاهری‌اند که عبارتند از حرص، آمال (آرزوهای دور و دراز) و دنیاطلبی و انبیاء سمبل حاملان حکمت الهی و واجدان عقل ربانی‌اند.

گفتمان هفتم به شرح و بسط ابعاد و اجزاء موضوعات مطروح گفتمان ششم می‌پردازد بخصوص به شرح و بسط ابعاد و جوانب مختلف افلاس عقل جزئی می‌پردازد و می‌گوید که عمدتاً فقر عقل جزئی بخاطر آن است که کور و کر و مفلس است یعنی چون عقل جزئی اسیر عالم محسوسات است و دارای آرزوهای دور و دراز، آزمندی (حرص) و دنیاطلبی است، قادر به شناخت حقایق الهی و بطون ظواهر اسرار هستی و عوالم ورای عالم محسوسات نیست.

هم چنین مولانا در گفتمان هفتم به شرح برخی از صفات و احوالات عالمان علوم ظاهری در مقابل حکیمان ربانی یا عالمان علوم باطنی می‌پردازد و با استناد به قرآن کریم می‌گوید که «آنان نمی‌دانند»، «لایعلمون» و در واقع آنها جاهل‌اند چون معرفت به حقیقت نفس خود ندارند.

دانشمندان علوم ظاهری خاصیت هر پدیده‌ای را می‌دانند ولی از شناخت اصل خود هیچ خبر ندارند.

آنان مسلط به فقه الجوارح یا احکام ظاهری دین‌اند اما نمی‌دانند که وجود خودشان از نظر عقل کل مقبول است یا مردود، به قول مولوی «یجوز است یا عجوز» که به قول ملاصدرا «بنای ایمان به آخرت معرفت دل است» آنها احمق‌اند نه حکیم. چون که گوهر اصلی همه دانستن‌ها این است که آدمی بداند که از نظر روحی و باطنی چگونه آدمی است. از میان تمام علوم تنها علم فقر است یا حکمت ربانی است که در روز رستاخیز توشه آخرت می‌شود (دفتر اوّل بیت ۲۸۳۴).

مولوی در این باب در فیه مافیه که از جهتی مثنوی منثور است می‌گوید که:

> دانستن علم «انا الحق» علم ابدان است. انا الحق شدن علم ادیان است. نور چراغ و آتش را دیدن علم ابدان است، هر چه آن دیدست، علم ادیان است. (فیه مافیه ص ۲۲).

صد هزاران فصل داند از علوم — جان خود را می‌نداند آن ظلوم
داند او خاصیت هر جوهری — در بیان جوهر خود چون خری
که همی دانم یجوز و لایجوز — خود ندانی تو یجوزی یا عجوز

قیمت هر کاله می‌دانی که چیست　　قیمت خود را ندانی، احمقی‌ست
جان جمله علم‌ها این است، این　　که بدانی من کی‌ام در یـوم دیـن
(ب ۵۴ـ۲۶۴۸)

جمع‌بندی

دفتر سوم با رویکرد کل نگرانه (Synoptic) از ۱۲ گفتمان و سه بلوک تشکیل شده است. چهار گفتمان اوّل بلوک اوّل و گفتمان‌های پنجم تا هشتم بلوک دوم و گفتمان‌های نهم تا دوازدهم بلوک سوم را تشکیل می‌دهند.

بلوک اوّل عمدتاً به بررسی عقل جزئی و بلوک دوم به بررسی عقل ربانی و مقایسه آن با عقل جزئی و بلوک سوم به عقل عقل یا عقل کلی می‌پردازد.

به بیانی دیگر دفتر سوم به بررسی چگونگی گذار از عقل جزئی و وصول به عـقل کلی می‌پردازد.

به معنایی می‌توان گفت قلب دفتر سوم عقل و قلب ربانی است و غایت آن عقل کل است.

والسلام علی من اتبع الهدی و ان الحمدلله رب العالمین

پی‌نوشت‌ها

۱. نک: اقوال و افکار بزرگان غربی و شرقی را راجع به عدم ساختار در مثنوی در منابع ذیل:

1-1. Brown, EG, *A Literary History of Persia*, Vollume II, Cambridge University Press, 1951, p. 520.

1-2. Chittick, W C, *The Sufi Path of Love*, Albany, SUNY Press, 1983, p.6.

1-3. Arberry, AJ, *Tales from the Masnavi*, Richmond, Curzon Perss, 1993, p. 11.

1-4. Quoted in Lewis. F D, *Rumi Past and Present*, East and West, Oxford, One World Publication, 2000, p. 542 from the first edition of the encyclopedia of islam.

1-5. Rypka, J, *History of Iranian Literature*, Dordrecht, D Reidel Publication, 1968, p. 241.

1-6. Schimmel, A, *The Triumphal Sun*, London, Fine Books, 1978, p. 35.

۱ـ۷. اقوالی از اندیشمندان ایرانی درباره مثنوی:

درست است که مثنوی طرح و تبویب پیش پرداخته‌ای ندارد و توالی مطالب آن تـابع جـریان سـیال ذهن گوینده و اقتضای مجالسی است که مثنوی به جهت مستمعان معدود آن املاء و تقریر می‌شود....
(عبدالحسین زرین‌کوب، سِرِ نی، جلد اوّل، انتشارات علمی، تهران، ۱۹۸۵، ص ۴۷)

مثنوی محصول ذهن رام نشده و وحشی مولاناست. در آفرینش آن هیچ تصنع و تکلف و ملاحظه و قیدی به چشم نمی‌خورد، مولوی حتی در پاره‌ای موارد ملاحظهٔ مخاطبان خود را هم نمی‌کند و بی‌پروا و بی‌مهار و طبیعت‌وار همان طور که چشمه‌ای از دل زمین می‌جوشد، سخن می‌گوید و اندیشه‌های خود را عرضه می‌کند و قافیه‌اندیشی چنان که خود او می‌گوید، نزد او جایی و بهایی ندارد. (عبدالکریم سروش، قمار عاشقانه شمس و مولانا، موسسه فرهنگی صراط، تهران، ۱۹۹۰، ص ۳۲)

مولوی مثنوی را فی البداهه سروده است. (بدیع‌الزمان فروزانفر، رساله تحقیق در احوال و زندگانی مولانا، نسخه تجدید نظر شده، انتشارات زوار، تهران، ۱۹۵۴، ص ۱۰۸)

مشکل بزرگ مطالعه رومی حاصل روش او در شرح و تبیین است. در مثنوی رشته‌هایی از موضوعات گوناگون یکدیگر را قطع می‌کنند و همانند بنایی آشفته و مغشوش درهم تنیده‌اند که پی‌گیری آن نیازمند صبوری است. او افکار و عقاید و احساسات خویش را بدون سیستم، در رشته‌ای سست از حکایتی غیرقابل اهمیت بیان کرده است. (عبدالحکیم خلیفه، متافیزیک‌های رومی، لاهور، ۱۹۶۵، ص ۳)

این کتاب رشته‌ای از حکایات بدون نظم است که روایت زندگی است و ارشادات و تاملاتی نیز ضمیمهٔ آن‌هاست. (محمدعلی اسلامی ندوشن، باغ سبز عشق، تهران، ۱۹۸۸، ص ۱۱۰)

۲. لاهوری، محمدرضا، مکاشفات رضوی، ص ۴۹۴.

منابع

۱. مولوی، جلال‌الدین، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، تهران، ۱۳۶۰.

۲. لاهوری، محمدرضا، مکاشفات رضوی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۸۱.

3. Safavi. Seyed. G. *Rumi's Thought*. 2003.

4. Simon Weightman, M. Alavi. Safavi. Seyed. G in "Transcendent Philosophy Journal". Sept. 2003. London.

5. Safavi. Seyed. G & Alavi. M. in: "Transcendent Philosophy Journal". Dec. 2005. London.

6. Seyed G Safavi, *The Structure of Rumi's Mathnawi*, London, 2006.

The Structure of Book Three in Rumi's Mathnawi as a Whole

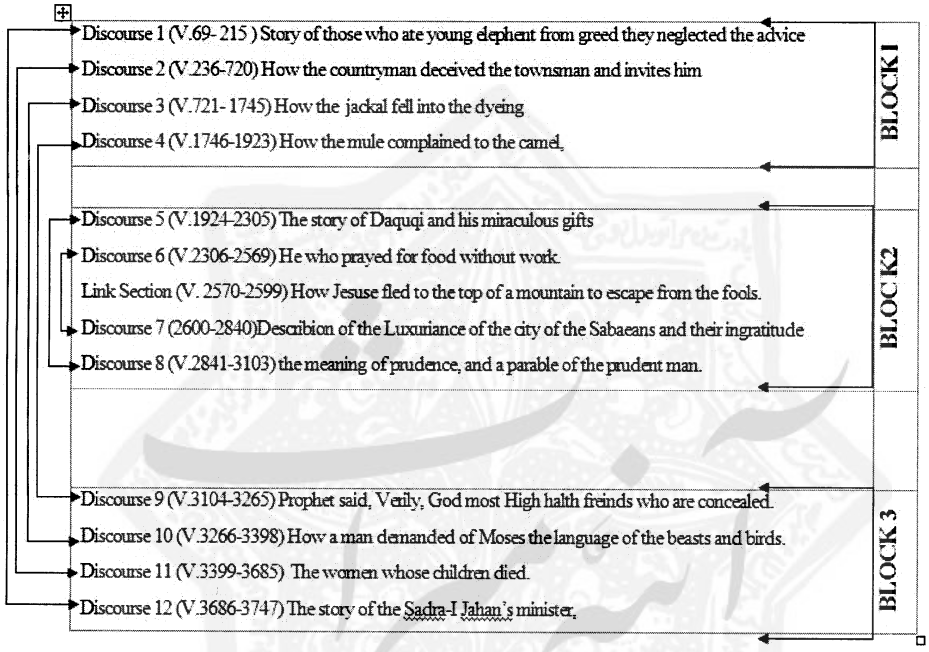

The Synoptic View of Book Three in Rumi's Mathnawi

Discourse 1. *Story of those who ate the young elephant from greed and because they neglected the advice of the sincere counsellor .*

Discourse 2. *How the countryman deceived the townsman and invites him with humble entreaties and great importunity .*

Discourse 3. *How the jackal fell into the dyeing – vat and was dyed with Many colours and pretended amongst the jackals that he was a peacock .*

Discourse 4. *How the mule complained to the camel, saying, "I am often falling on my face, while thou fallest but seldom".*

Discourse 5. *The story of Daquqi and his miraculous gifts.*

Discourse 6. *He who prayed for food without work .*

Link section. *How Jesus, on whom de peace, fled to the top of a mountain (to escape) from the fools .*

Discourse 7. *Description of the Luxuriance of the city of the Sabaeans and their ingratitude .*

Discourse 8. *The meaning of prudence, and a parable of the prudent man,*

Discourse 9. *Setting forth how the Prophet, on whom be peace, said, " Verily, God most High hath friends who are concealed .*

Discourse 10. *How a certain man demanded of Moses (that he should teach him) the language of the beasts and birds .*

Discourse 11. *The woman whose children died .*

Discourse 12. *Story of the Sadr – I Jahan's Wakil (minister), who fell under suspicion and fled from Bukhara in fear of his life; then love drew him back irresistibly, for the matter of life is of small account to lovers .*